

بنام خداوند جان و خرد  
کزانیں برتر اندیشه بر نگذرد

محمد رضا عطایی

## اعتزال و رابطه آن با تشیع

از باب المیسور لاستقطب بالمعسور، قبلًا مختصر مقاله‌ای تحت عنوان «جوان ترین اصحاب امام، بزرگ قهرمان اسلام» در شرح حال و مناظرات هشام بن حکم، تنظیم گردید و هم این دو مین‌مقال را نیز با شاره حضرت استاد جناب آقای دکتر شهابی ادبیت افاضاته در جلسه درس ملل و نحل با عنوان «اعتزال و رابطه آن با تشیع» از مدارک و مأخذ یکه در پایان هر دو مقاله یاد شده در نهایت اختصار، ترجمه و اقتباس نمودم، امید است در این رهگذر توفيق پیشتری نصیب گردد، و... الموفق.

تاریخ پیدایش معتزله :

بطوریکه از منابع مختلف استفاده می‌شود نیمة دوم قرن اول هجری سه مسأله خلافت، قدرت انسان بر اعمال و افعال خود و کیفیت صفات باری تعالی اذهان اندیشمندان اسلامی را بخود مشغول داشته و سبب پیدایش مکتبهای کلامی از قبل: مكتب اشاعره، معتزله، جبریه، مفهومه قدیریه و غیره گردید، و مطابق نوشته کتاب «عقاید و فلسفه معتزله» پیش از همه فرق، فرقه معتزله در این مسائل کنجکاوی و سماجت می‌ورزیدند، بنابراین بدون تردید سر آغاز پیدایش این فرقه به اوایل قرن دوم مربوط می‌شود.

منشاً اعتزال و معتزله :

عبدالالشامی در کتاب (تاریخ الفلسفة العربية الاسلامیة) صفحه ۳۷، معتزله را از جهیمه<sup>۱</sup>

۱- کتاب تاریخ الجہتمیہ والمعزلہ، ص ۷ از کتب امام احمد (الرد علی الجہتمیہ)، بخاری (خلق الافعال)، طبری (تاریخ طبری)، ابن حزم (الفحول)، ابن عثیمین (تاریخ ابن عثیمین).

متاثر دانسته است و می‌نویسد که ایشان تماسی تعالیم جهمیه را بجز مسأله جبر پذیر ننمودند. شیخ جمال الدین قاسمی دمشقی نیز در کتاب خود (تاریخ الجهمیه والمعتزله)، معتزله رافرعی از جهمیه دانسته و مرجع بیشتر مسائل کلامی و متکلمین اخیر اشعری راهم بجهمیه منتبه می‌داند. مؤلف کتاب «تاریخ الفلسفه العربية الاسلامیة» جهمیه راجبری خالص می‌داند و در صفحه ۱۳۵ کتاب می‌نویسد: جمعی از متفکرین اسلامی متایل به جبر شدند از جمله جهمیه که جبریه خالصه‌اند، و در هین کتاب برای بعض از عقاید معتزله ریشه‌های سیاسی یافته و از حدود اعتقاد مذهبی خارج می‌داند چنانکه در صفحه ۱۳۸ می‌نویسد: وَكُفَّارُهُمْ الْاعْتَزَالُ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ الْمُتَحَارِبَيْنِ فِي وَاقْعَنَى الْجَمْلِ وَالصَّفَيْنِ وَلِمْ يَعْيِنُوهُ .. مَعْتَزَلَهُ يَكُسِّيَّ از دو فرقه متخاصم در جنگهای جمل وصفین را بدون اینکه تعیین نمایند کافر شمرده‌اند .. وبعد اضافه می‌کند علت اینکه تعیین ننموده‌اند، در این ابهام مقصود سیاسی داشته‌اند برای اینکه بنی امية را تهدید نمایند و در سوق زوم، کفر آنها را برملا کنند. تامی رسیده آنجا که می‌نویسد آراء معتزله معجونی از سذاحب مختلفه مانند جهمیه، قدریه، خوارج و امثال اینها از فرق اسلامی است، و بعد از صفحه ۱۸۸ در سوره رواج مذهب اعتزال سخن را به درازا کشانده و می‌نویسد: «چون عقاید معتزله مطابق آراء بنی عباس دراء و روسیاسی و عقاید دینی بود لهذا پیروان معتزله مورد تأیید ایشان قرار گرفتند، چه معتزله علی و بنی امية و اتباع ایشان را موردانتقاد و مذمت قرار می‌دادند، بدینجهت عمر و بنی عبید دوست صمیمی منصور گشت و معتزله بعنوان طرفداران خلافت بنی عباس شهرت یافتند، بخصوص در زمان خلافت مأمون بعلت توجه خاص خلیفه موقعیت حساسی پیدا کردند که بیشتر مرهون احمد بن ابی دواد وزیر مأمون بود که خود مردی فصیح و متبحر در علم کلام بوده و مأمون را برای اینکه قرآن مخلوق و حادث است متقاعد ساخته و بحدی تحت تأثیر قرار داد که مأمون<sup>۲</sup> بعامل خود در بغداد نامه‌ای نوشت که علمای آنجا را جمع کن و آنرا

→

ابن اثیر (تاریخ ابن اثیر) و ابن حجر (الفتح) نقل می‌کند: که جهم بن صفوان از اهالی خراسان منسوب به شهر قند و شهر ترمذ است، کنیه آش ابو حمزه بوده است وی علم کلام را زجع دین در هم که مرد فصیحی بود آموخته است، مدتی که تدب و دیر داعی این شریع تمیمی که در خراسان قیام کرد، بوده است، در مسائل کلامی مجادلات و مخاصمات زیادی دارد. او اولین بار مذهب خود را در ترمذ اثیمار کرد و بعد در بلخ و سپس مدتی را در تبعید بسربرد و آخر الامر در معیت شریع بود تا اینکه بسال ۱۲۸ هـ کشته شد.

۲— به منظور رعایت اختصار از نقل نامه مأمون و عکس العمل آن بتفصیل خودداری شد.

راجع بخلق قرآن بیازمای و نظر ایشان را در این مسأله بخواه، و باشان بگو در صورتیکه برخلاف عقیده ماباشند از کمک و مساعدت ما برخوردار نخواهند بود، و عامل مأمون نیز پس از وصول نامه و تشکیل انجمن و آزمایش دانشمندان جمع زیادی را کشته و نابود کرد. معتقد عباسی نیز روش مأمون را دنبال کرده و از معتزله پشتیبانی می نمود و به مخالفین آنان سخت سی گرفت، بطوریکه نوشته اند بدستور او احمد بن حنبل راشلاق زده و بزندان افکندند و تا زمان خلافت متوكل نیز در زندان باقی ماند تا ینکه به امر او از زندان آزاد شد، و بعد از معتقد، وائی خلیفه دیگر عباسی نیز از کمک بمعزله خودداری ننمود، اما برادر وائی، متوكل عباسی فقط دو سال از خلافت خود را باین فرقه گرایش داشته و مساعدت می کرد، اما بعد ها باشان بنظر دیگر فرق اسلامی می نگریست.

و در قسمت دیگر کتاب (صفحه ۱۳۶) معتزله را فرقه ای از فرق اسلامی که رنگ فلسفی در استدلالات خود داشته اند قلمداد کرده و می نویسد این فرقه اثر عظیمی در تفکر دینی اسلامی از خود بجا گذاشته اند.

### اسمی مختلف معتزله:

دکتر سامی النشار استاد فلسفه اسلامی در دانشکده اسکندریه در کتاب (نشأة الفكر)

اسمی را که در تاریخ به فرقه معتزله اطلاق شده است به دو دسته تقسیم کرده است:

۱- نامهاییکه خود معتزله برخویشتن اطلاق می کردند، عبارتند از: معتزله، سوحله، عدایه، اهل العدل، الوعدیه والوعیدیه، المنازیله، القدیریه، المتنزهه، اهل التنزیه والمنزلة بین المنزلتین.

۲- دسته دوم اسمی است که دیگران و مخالفین معتزله باین فرقه اطلاق می کردند، از قبیل: المعتزله، النناة، المعطله، الجهمیه، المخانیث الخوارج والمبتدعه.

هر یک از این اسماء وجه تسمیه ای خاص بخود دارد که ذیلاً بعضی از آنها اشاره

می کنیم:

کتاب «تاریخ الفلسفه العربیة الاسلامیة» می نویسد: از جمله القاب معتزله: فرقه الاصول الخمسه است که خیاط بزرگ فرقه خیاطیه از فرق معتزله در قرن سوم این نام را باشان اطلاق کرد، و آن اصول عبارتند از: توحید، عدل، وعد و وعدید و المنزلة بین المنزلتین وامر بمعرف و نهى از منکر. و همچنین به نامهای؛ دفاعیه، قرآنیه، جدلیه، نظریه و عقلیه خوانده شده اند.

وجه تسمیه به معتزله: در وجه تسمیه این فرقه به معتزله نظریات مختلفی است:

۱- مطلبی است که مؤلف کتاب «المنیه والاًمل» وبعضی دیگر نقل کرده اند که در

مجلس درس حسن بصری میان او و شاگرد معروفش واصل بن عطابرخوردی روی داد که منشأ این نامگذاری شد.

۲- داستان دیگری که دکتر نشار در کتاب خود «نشأة الفکر» از بغدادی نقل می‌کند که: واصل بن عطا در زمان آشوب از ارقه از جمله ملازمان محفل حسن بصری بود و در آن موقع عقاید مختلفی درباره مرتكبین معاصری از امت اسلامی شایع بود. عده‌ای مرتكب صغیره و کبیره را مشرک می‌دانستند که همان از ارقه بودند، و جمعی مرتكب گناهی را مشرک و کافر می‌دانستند که قاطبه مسلمین بحرمت آن گناه اجماع داشته باشند، و دسته دیگری نیز وجود داشتند که چنین فردی را فقط منافق می‌شمردند. اما کلیه علمای تابعین که در آن عصر بودند با اکثر مسلمین براین عقیده بودند که مرتكب کبیره مسلمان و مؤمن است چه آنکه وی به رسول و کتب الهی و آنچه از طرف خدا است معتقد بوده ویر حق می‌داند ولیکن بعلت ارتکاب کبیره اوقظ فاسق شده است، و این فسق موجب سلب نام اسلام و ایمان ازاونمی شود؛ اما وقایکه فتنه از ارقه در بصره و اهواز بالا گرفت همانطور که اشاره کردیم عقاید مختلفی در میان مردم راجع به گنه کاران بوجود آمد، و تنها واصل بن عطا برخلاف رأی همه این فرق اعتقاد داشت که یک چنین فردی نه کافراست و نه مؤمن بلکه فاسق مسلمان است و فسق رامتنزی مابین دو منزل کفر و ایمان دانست، و هنگامیکه حسن بصری این بدعت را از واصل شنید اورا از مجلس خود طرد کرد، و واصل در کنار یکی از ستونهای مسجد بصره عزلت اختیار کرد و از محفل حسن بصری کناره گرفت، و بعد دوستش عمر بن عبید نیز به او پیوست و مردم به آن دونفر از آنروز گفتند: اعتزال (یعنی از جامعه مسلمین کناره گرفتند) و پیروان ایشان معتزله گفتد.

اسفراینی نیز در کتاب «التبصیر فی الدین» نظیر این داستان را نقل کرده است و نیز عقیده دیگری را در روحه تسمیه معتزله ابراز داشته و می‌نویسد: جمعی پس از بیعت حسن بن علی (ع) با معاویه: خانه نشین شده و عزلت اختیار کردند و این عده قبلاً "از پیروان علی بودند، و بعد ملزم خانه‌ها و مساجد شدند و گفتند مابه کسی کارندازیم، و بعلم و عبادت اشتغال می‌ورزیم، به این گروه معتزله گفتد.

این قول اسپراینی علاوه بر اینکه هیچ مأخذ درستی نداشته و از جهت سند سست و بی اساس است، از تعییر این نویسنده از صلح امام حسن بامعاویه به بیعت! نیز پیدا است که مانند عده‌ای دیگر می‌خواسته است بدینوسیله معتزله را ابتداء باشیعه پیوندی داده و مرتبط سازد! این قتبه در کتاب «عيون الاخبار» می‌نویسد: جمعی از مردم به قدر معتقد شده و دیگران را نیز باین عقیده دعوت می‌کردند، حسن بصری و بارانش از این مردم فاصله گرفتند و گوش نشینی-

شدند از این رو بدیشان معتزله گفته شد.

بعضی از نویسنده‌گان تاریخ پیدایش این نام را به جلوتر برده و نوشته‌اند نخستین افراد معتزلی کسانی هستند که ازیعت باعثی سرباز زدند مانند سعدین مالک، سعدین ابی وقار، عبدالله بن عمر خطاب، محمدبن مسلمه انصاری و اسامه بن زید بن حارث که می‌گفتند جنگ چه به نفع علی و چه به زیان او حرام است، از جمله احنف بن قیس بیاران خود می‌گفت از قته بپرهیزید که بسودشهاست، و در این مورد نصوصی از ایال الفداء و اخبار الطوال دینوری و طبری نقل گردیده است.

در کتاب «فرق و مذاهب معتزله» عقاید و نظریات دیگری از مقریزی و معانی وقتاده بن دعامه نسبت بوجه تسمیه معتزله نقل شده که در اینجا مجال ذکر آنها نیست.

عبدال الشامی در «تاریخ الفلسفه العربية الاسلامية» اشتقاق این نام را از کلمه «اعتزل» دانسته است که در جمله: «أَنْ صَاحِبَ الْكَبِيرَةِ اعْتَزَلَ الْكَافِرِينَ وَالْمُؤْسِنِينَ»، می‌باشد یعنی شخص مرتکب کناه کبیره از جمع مؤمنان و کافران خارج است.

اما دکتر سامی النشار پس از نقل اقوال مختلف در وجه تسمیه معتزله می‌نویسد: این نام در ابتداء جنبه سیاسی داشته است و بعد از آنکه مباحثت کلاسی پیش آمد و اختلافات در فروع از جمله مسئله فاسق «المنزلة بين المنزليتين» و نظایر آن پیدا شد، خلاصه کلام ازاول قرن دوم هجری فرقه‌ای مذهبی بنام معتزله مشکل شد.

ناگفته نهند که معتزله برای حقانیت مذهب خود روایاتی نیز نقل کرده‌اند که در آن روایات کلمه معتزله و ماده اعزاز به بیان مأثور از پیامبر منسوب شده است، از جمله خبری است که سفیان ثوری از این زیر از جابرین عبدالله از پیامبر نقل کرده که آنحضرت فرمود: من اعزز من الشر سقط في الخير، یعنی هر که از شر کناره گیرد بخیرونیکی افتاد، و همچنین روایت دیگری با همین سند از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود: ستفرق امتی علی بعض و سبعین فرقه ابرها و اتفاها الفئة المعتزلة، یعنی بزودی است من بهفتاد و چند فرقه منقسم می‌شوند که بهترین و پرهیزگارترین همه، فرقه معتزله است.

این قبیل روایات علاوه بر ضعف اسناد، و سنتی عبارات و نادرستی ترکیباتی نظیر «سقط في الخير» و «اما لازمه جمله شرط» من اعزاز.. با جمله جزای شرط «سقط في الخير» خود نمایشگر بی اساس بودن مطلب و ساختگی آنست.

چون وجه تسمیه بعضی از اسامی دیگر از قبیل المنسنة بين المنزليتين، عدلیه، وعدیه و وعیدیه

و غیره در ضمن مباحث بعدی روشن می شود بر عایت اختصار از ذکر آنها در اینجا خودداری شد.

### سند معتزله :

قاضی عبدالجبار معاذلی در کتاب «فرق و طبقات معتزله» صفحه ۲، از قول ابواسحق بن عیاش در مورد سند مذهب خود می نویسد: صحیح ترین اسناد اهل قبله است چون به واصل و عمروین عبید می رسد و بعد در مقام توضیح اضافه می کند که امت اسلامی هفت فرقه اند:

خوارج که در زمان خلافت علی (ع) پیدا شدند و با اوی به مناظره و مشاجره برخاسته و جمعی از آنان بدست آنحضرت کشته شدند و بالاخره سندی ندارند.

مجبره — که در دولت اموی بوجود آمدند و رجال صحابی، آنان را مردود شمردند.

خشوه — که بظواهر اخبار عمل می کردند و سندشان مقطوع است.

اما رواض که ایشانرا عبدالله بن سبا بوجود آورده و قبل از آن نبودند! و بعد اضافه می کند که کسی از صحابه نشنیده است که نص متواتری در باب امامت علی و دوازده امام بصراحه از پیامبر نقل کرده باشند آنطوری که شیعیان پنداشته اند و اما اینکه این جماعت تصویر کرده اند که عمار یاسر و اباذر رغفاری و مقداد پیش از آنان قائل به امامت علی بوده اند دلیل کذب ایشان این است که؛ اولاً "این افراد برائت از شیعین" «عمرو ابی بکر» نجسته وایشان را سب نکردند، از طرفی می بینیم که عمار از طرف عمر در شهر کوفه و سلمان در مداین مأموریت یافته و حکومت آن بخلاف را پذیرفته، و مامکر رگفته ایم که این مذهب را عبدالله بن سبا بوجود آورده است و پیش ازا وجود نداشت<sup>۱</sup>.

تامی رسد به معتزله، می گوید: سند هم اوضح من الفلق «سند معتزله از سپیده دم روشن تر است» چه آنکه سند ایشان به واصل بن عطا و عمروین عبید می رسد، و واصل از ابوهاشم عبدالله

۱— براستی که جای تأسف فراوان است که یک نویسنده گاهی تابعه اندازه تحت تأثیر تعصبات خشک و احساسات قرار می گیرد و چگونه حقایق را انکار و ارجیفی را بگونه حق جلوه می دهد، ما از قاضی که خود نمونه تعصب است بیش از این ازانتظار نداریم اما آقای دکتر علی سامي النشار استاد فلسفه اسلامی جامعه اسکندریه و استاد عصام الدین محمد علی که عهده دار تحقیق و تعلیق کتاب قاضی «فرق و طبقات معتزله» بوده اند بدون توجه به منابع بزرگ عامه که دو علامه بزرگ شیعه این و اینی در کتب اعیان الشیعه والغدیر باذکر تمام خصوصیات، دهها نسخ متواتر را از آن منابع نقل کرده اند، مطالب بالا راجح و تعدیل ننموده اند.

بن محمدحنفیه گرفته است، قاضی عبدالجبار پس از اینکه اسناد معتزله را به محمدبن علی (ع) رسانده اضافه می کند : او نیاز پدرش علی (ع) و علی از پیامبر (ص) گرفته است و می گوید چون پیامبرهم که (ما ینطق عن الهوى ... ) هرچه بگوید از طرف خدا وحی است پس سند معتزله خالی از هر نوع شبه وابهام است .

### او تباطط شیعه و معتزله :

کتاب «تاریخ الفلسفه العربیة الاسلامیة» ص ۲۰۰ در فصلی تحت عنوان (بین الشیعه و المعتزله) نوشته است میان شیعه و فرقه معتزله در نظریات کلامی شباہت نزدیکی است و نزدیکتر از همه فرق شیعه به معتزله ، فرقه شیعه زیدیه اند چه زیدین علی بن الحسین شاگرد واصل بن عطا بوده است و اینان نیز مانند معتزله به عصمت و صفات ممتازه در امام قائل نیستند .

دکتر نشار در کتاب (نثأة الفکر) از طرفی می نویسد معتزله و شیعه امامیه پس از شکست از اشعریه باهم متحدشدند و بصورت یک مذهب درآمدند، و در صفحه ۴۸۳ کتاب می نویسد ، مشکل است که در اسناد معتزله نامی از امام و رئیس مذهب شیعه جعفر بن محمد برده شده باشد و اساساً به این دلیل که هیچکدام از علی و جعفر بن محمد امامان شیعه قدری نبوده اند پس سند معتزله باشان درست نیست .

استاد محمد جواد معنیه در کتاب خود «معالم الفلسفه الاسلامیة» این کتاب را در دو قسمت فلسفه و کلام اینجانب ترجمه و تعلیق نموده ام «فصلی را اختصاص به این مسئله داده و نوشتند است : «من در ضمن مطالعات و بررسی کتب فلسفه و کلام بمطلب شگفت آوری برخوردم که مرا خواه و ناخواه بنوشتند این فصل و اداشت و آن مطلب این بود که دیدم بغیر از دانشمندان شیعه هر کسی که درباره فرق و عقاید شیعه کتاب نوشته است، شیعه دوازده امامی را در طرز تفکر پیرو معتزله دانسته است، از جمله عده ای از این نویسندگان هرگاه یک مسئله مورد نزاعی را مطرح می کنند می نویسند اشاعره چنین می گویند و معتزله و پیروان شیعه چنان گفته است؛ و بعضی دیگر فقط بتحریر عقاید اشاعره و معتزله اکتفا کرده اند و از امامیه بطور کلی سخن بیان نیاورده اند و گویی شیعه را در شمار معتزله دانسته اند ، چنانکه بعضی مذاهب دیگر فی المثل ماتریدیه را در عدد اشاعر آوردند: (بن دوم در طبیعتیات کتاب المبدأ والمعاد آخوند ملاصد را رجوع شود). یکی از نویسندگان غربی که این مطلب را در آن قبیل کتب دیده کور کورانه بدان اعتقاد یافته و تلقی به قبول کرده است درنتیجه اصول تفکر امامیه را بمعزله مرتبط دانسته است! آدم مترز در کتاب (الحضارة الاسلامیة) می نویسد: شیعه بطور قطع وارد معتزله است بعضی از جوانان فرنگی متأب مانیز که نوشتند این قبیل مستشرقین را دیده اند و مانند بسیاری از

مسائل بعنوان یک مطلب فوق العاده تصور نموده اند و پذیرفته‌اند، استاد عبدالرحمن شرقاوی در مجله فرداشماره ۲ سال ۱۹۵۳ می‌نویسد: قطعاً شیعه به بیشتر اندیشه‌ها و افکار معتزله دست یافته و بآنها گرایش پیدا کرده‌اند. باین ترتیب عده‌ای از مستشرقین بدون تحقیق و بررسی این مطلب را از بعض سابقین گرفته‌اند و جوانهای مانیز از مستشرقین بنوعی فراگرفته و بجان و دل پذیرفته‌اند که گوئی نوشته آنان یک مرجع معتبر تحقیقی است که هرگونه شباهه و تردید را بیان برمی‌دارد. حال باید دید چه خواهد بود وضع کسانیکه کورکورانه از جمعی تقلید می‌کنند کسه آن عده خودنیز مقلد دیگراند؟

اما حقیقت مطلب این استکه عقاید شیعه استوارتر از اشعاره و معتزله است بلکه از همه مذاهب اسلامی سابقه تاریخیش جلوتر است ( چنانکه بعداً این مطلب از نوشته شیخ ابو زهره بشیوت می‌رسد ) بنابراین قطعی است که شیعه دارای عقاید و افکار مستقل است که از سرچشمۀ کتاب و سنت آب‌یاری شده است و گاهی ممکن است تصادفاً با عقاید اشعاره و یا افکار و اندیشه معتزله مطابق باشد ولیکن در سیاری از معتقدات از هر دو فرقه مستقل و ممتاز است، و آنچه مسلم است امام علی و فرزندانش بیش از همه مسلمانان از ایمان و عقاید اسلامی سخن بیان آورده‌اند، واستدلال و دفاع با منطق عقلی از آنرا بعده داشته‌اند بیش از آنکه واصل بن عطا رئیس معتزله پا بعرصه وجود بگذارد، و همین تعلیمات خاندان عصمت است که پرازیقات عقلی و بحث منطقی است که برای دفاع از عقاید اسلامی و رد شباهات، از تصریحات کتاب و سنت در قالب قضایای فلسفی ریخته و بکار برده شده است درحالیکه گفتار بیشتری از علمای کلام و فلسفه اسلامی رانیز دربردارد که بعدها این دانشمندان به بیان وزبان خود ایراد کرده و در کتب خود همان مطالب را بر شرط تحریر درآورده‌اند و فهمیده یانفهمیده پایه و اساس فلسفه خود قرار داده‌اند، پیشوايان فرق و مذاهب بهنگامی از علم کلام سخن بیان آورده‌اند که خاندان پیامبر آنرا پی‌بیان رسانیده بودند، چنانکه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در جلد دوم شرح نهج البلاغه صفحه ۱۳۸ می‌گوید: اصحاب مامعتزله به واصل بن عطا می‌پیوندند که واصل نیز شاگرد ابوهاشم پسر محمد حنفیه واشاگرد پدرش علی بوده است» ( قبل نیاز از قاضی عبدالجبار وغیره نقل کردیم، سید مرتضی این حقیقت تاریخی را در کتاب امالی جلدیک صفحه ۱۶۵ نوشته است و شهرستانی در کتاب ملل و نحل صفحه ۱۲۶ می‌نویسد . رئیس معتزله افتخار شاگردی هشام بن الحکم را داشته و هشام نیز از جمله هزاران شاگرد جعفر بن محمد بوده است ( به کتاب هشام بن حکم تألیف عبدالله نعمه مراجعه شود ) .

شیخ محمد ابو زهره در کتاب «المذاهب الاسلامیه صفحه ۱۵۰» می‌نویسد: شیعه سابق- ترین مذاهب اسلامی است، و در زبان عثمان به معرض آمده است ، و در دوران خلافت علی(ع)

رواج یافته است زیرا که علی (ع) بدانش ویشنش توانای خود پرشکوفان این مذهب افزود، در پایان بحث استاد محمد جواد مغنية می نویسد: «باین ترتیب از باب جدل والزام خصم باید گفت: معتزله پیروان شیعه هستند نه آنطوریکه بعضی گفته‌اند، شیعه پیرو معتزله». واما آنچه اعتقاد ما است این است که هریک از شیعه و معتزله و اشاعره فرقه‌ای مستقل و جدا هستند که گاهی در پاره‌ای از بادی و تعلیمات با یکدیگر موافقند و در قسمتی دیگر از آنها متمایز و مخالفند؟

بدنبال این قسمت بحث، مناسب می نماید سخنی از استاد مینوی در کتاب «تاریخ و فرهنگ» نقل کنیم، در صفحه ۴۲ می نویسد: «از جمله علل تشیع ایرانیان اینکه فرقه‌ای به اسم معتزله بوجود آمدند که بانیان و مؤسسان اصلی آنها چند تن از ایرانیان بودند و بعضی از اصول عقاید و آراء منطقی و فلسفی ایرانی را داخل اسلام کردند و رؤسای فرقه شیعه تقریباً تمامی آن اصول و آراء را پذیرفتد و بنابراین رجحان مذهب شیعه برای ایشان بیشتر شد».

بنابراین تنها جوانان مانیستند که موضوع تبعیت شیعه از معتزله را بتقلید مستشرقین متعرض شده‌اند!

راستی آقای مینوی با استناد کدام تاریخ صحیح ویرهان علمی نوشته است «رؤسای فرقه شیعه تمام اصول معتزله را پذیرفته‌اند» کدام اصول؟ و از رؤسای شیعه چه کسی؟ در صورتیکه قاضی عبدالجبار معتزلی متعصب و جمعی دیگر از بزرگان معتزله برعکس استاد مینوی رؤسای معتزله راشاگردان مکتب اهل بیت، و اسناد آنانرا به علی (ع) رسانده‌اند. و نیز در تاریخ به امثال ابن راوندی برخورد می کنیم که ابتدا معتزلی بوده و بعد مستبصر و شیعه شده است و پرورد معتزله کتاب نوشته است در صورتیکه برای نمونه شاید یک نفر شیعه پیدا نشود که رسماً بطريق اعتزال رفته باشد.

در پایان این بحث نمونه‌ای از تعصب خشک و نسبت ناروا بمذهب تشیع وبالآخره نفرین و دشنام بشیعه در ردیف معتزله را از کتاب «احوال و آثار محمد بن جریر طبری» تألیف استاد دکتر شهابی می آوریم:

استاد در صفحه ۳۳ کتاب، ذیل عنوان «نقل عقاید دیگران در باره مذهب و معتقدات طبری» نوشته‌اند: «عبدالعزیز بن محمد طبری گفته (بنقل از معجم الادباء): ابو جعفر طبری در قسمت عمده مذاهب و آراء خود برآن راه می رفت که پیشینیان و علماء برآن راه رفته بودند وی کاملاً» به آداب و سنن دینی عمل می کرد و از مخالفت پیشینیان شدیداً احتراز می نمود و در این

روش هرگز اسلامت و سرزنش مردم با کسی نداشت، و دست از عقیده خود برنمی داشت... و نیز با معتزله در عقایدی که آنان برخلاف جماعت داشتند مخالف بود... در موضوع جبر و اختیار و اعمال و افعال بندگان چنین عقیده داشت که : هرچه در عالم از افعال بندگان وجود دارد مخلوق خدا است و آنچه را که خداوند با هل ایمان از استطاعت و توفیق بر کارهای نیک عطا کرده است غیر از آنست که با هل کفر از عقل داده است و خداوند بر قلوب بندگانی که کافر شده اند مهر نهاده است تام جازات کفر آنان داده شود. یاقوت حموی پس از ذکر عقیده به طبری شدیداً اعتراض کرده و چنین گفته است: این عقیده طبری جدآنادرست و غلط است زیرا که اگر خداوند قبل از کفر کفار بر دل آنان مهر نهاده باشد کاری ظالمانه انجام یافته است و اگر بعد از کفر باشد... تحصیل حاصل است و چنین قولی را هیچ کس از اهل سنت و جماعت نگفته و این قول راضیان (شیعیان اثنی عشری) و معتزله قبحهم الله است» بعد آقای دکتر می نویسد «این اعتراض یاقوت ناشی از تعصب خشک مذہبی یاقوت است به استناد قول مورخان... و نیز در اثر تزريق وتلقین از کودکی متخصص بارآمده و بدون تعمق آن عقیده را به شیعه و معتزله نسبت داده و با کلمه رکیک قبحهم!... زبان نفرین گشوده است. »

### فرق معتزله:

قاضی عبدالجبار همدانی متوفی ۱۱۴ ه در کتاب «فلسفه و فرق المعتزله» می نویسد: تمام معتزله ابتداً به دودسته مهم تقسیم می شوند؛ یکی معتزله بغداد که مؤسس آن بشربن معتمر است، و دسته دیگر معتزله بصره که بنیانگذار آن را واصل بن عطا و عمرو بن عبید دانسته است، و بعد آنرا به دوازده طبقه تقسیم نموده است و بزرگان ایشان را بشرح ذیل برشمرده است:

- ۱- خلفای راشدین، ابن سعید، عبدالله بن عمر، ابی ذرفواری، عبادة بن صامت ابودرداء... ۲- امام حسن و امام حسین تا امام پنجم شیعه... ۳- اولاد حسن بن علی و محمد حنفیه، ۴- غیلان دمشقی، بعد واصل بن عطا و عمرو بن عبید و... ۵- عثمان بن خالد الطویل استاد ابی الهذیل و حفص بن سالم وغیره، ۶- ابوالهذیل علاف، ابواسحق نظام و بشربن معتمر، ۷- احمد بن داود، عمرو بن بحرین جاحظ، ۸- ابوعلی جبائی و ابوالحسین خیاط، ۹- ابوهاشم جبائی و محمد بن عمر صیری و ابوالحسین خباب، ۱۰- شاگردان ابوهاشم و ابوعلی خلا...

۱- سقاضی عبدالجبار (قاضی القضاة) و فخر رازی، ۲- ابورشید نیسا بوری و... و اما کتاب «ملل و نحل» زیدیه، ۳- فقط به ده طبقه اکتفا کرده و با تکلف و تجشم زیادی در مورد هر طبقه دلایلی ذکر نموده است که بعلت سنتی استدللات و کمی فایده مطلب از ذکر آنها خودداری شد.

قاضی عبدالجبار در آغاز کتاب خود می نویسد: بدون شک معتزله خدمت بزرگی بجهان

اسلام با استخدام دلایل عقلی و برآهین فلسفی برای دفاع از دین و ردمعاندین نموده‌اند و بقول اشعری در مقدمه «مقالات الامامین» استناد جسته است که در آنجا نوشته است: معتزله مردمانی برجسته وزبان آورند، و بدینجهت بود که عمروین عبید از بهترین دوستان منصور خلیفه عباسی و ابوالهذیل علاف معلم مأمون شد.

اما اسپرایینی مؤلف کتاب «التبصیر في الدين» برخلاف این مطلب نوشته است و مگوید معتزله یکدیگر را تکفیر می‌کردند و اضافه می‌کند که هفت نفر از بزرگان ایشان (قدره) دریک مجلس راجع باینکه ایا خدا قادر است بر ظلم و کذب، یانه؟ بحث کردند و آنگاه که از مجلس برخاستند هریک دیگری را تکفیر می‌کرد، و همچنین دکتر نشار در مقدمه کتاب «نشأة الفكر» می‌نویسد: اشعریه بروح اسلام نزدیک ترند تامعتزله.

مؤلف کتاب «تاریخ الفاسنیه الامامیه» آخرین رجل شیوه‌روانام آور معتزله را مختصری دانشمند معروف، صاحب تفسیر کشاف می‌داند که در قرون دوازدهم می‌زیسته است.

#### اسمایی ارق و مختلف معتزله:

بعضی معتزله را به ۴، ۵، ۶ فرقه منشعب نموده‌اند، از جمله کتاب «فلسفه و فرق معتزله»

شرح زیر ضبط نموده است:

- ۱- واصلیه، تابعان واصل بن عطای غزالی.
- ۲- عمرویه، پیروان عمروین عبید باب.
- ۳- هذلیه، اتباع ابوالهذیل محمدبن هذیل معروف به علاف.
- ۴- نظامیه، اصحاب ابواسحق ابراهیم بن سیار معروف به نظام.
- ۵- اسواریه، یاران علی اسواری
- ۶- معمریه، تابعان معمر بن عباد سلمی
- ۷- بشریه، پیروان بشرین معتمر
- ۸- هشامیه، اتابع هشام بن عمروفوطي
- ۹- مرداریه، اصحاب عیسی بن صبیح، معروف به ابوموسی المردار.
- ۱۰- جعفریه، یاران جعفرین، جعفرین حرب شفی و جعفرین مبشر همدانی.
- ۱۱- اسکافیه، تابعان محمدبن عبدالله اسکافی.
- ۱۲- ثمامیه، پیروان ثمامه بن اشرس نميری.
- ۱۳- جاحظیه، اتابع عمروین بحر جاحظ.
- ۱۴- شعاعیه، اصحاب ابویعقوب شحام.
- ۱۵- خیاطیه، یاران ابوالحسن خیاط.

- ۱۶ - کعبیه، تابعان ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن محمد بن محمود بلخی معروف به کعبی .
- ۱۷ - جبائیه، پیروان ابوعلی جبائی .
- ۱۸ - بهشمیه، اتباع ابوهاشم جبائی .
- ۱۹ - خاطبیه، اصحاب احمد بن خاطب .
- ۲۰ - حماریه، از جمله معتزله که دراردوی مکرم بودند .
- در بعضی از کتب فرقه دیگری بناء قضویه پیروان قاضی عبدالجبار استرآبادی را نیز به فرق بالاضافه کرده‌اند .

### خلاصه عقاید معتزله :

اکثر نزدیک بتمام معتزله درسائل زیر اجماع دارند :

- ۱ - صانع عالم را : قدیم ، عالم وحی دانسته و این صفات راعین ذات و جوهر حق تعالیٰ سی دانند و اوراجسم و عرضی و جوهر نمی‌دانند (۱) بلکه می‌گویند اوزات واحدی است که بحواس ادراک نمی‌شود، و اعادل و حکیم است، اراده‌اش به قبیح تعلق نمی‌گیرد، از این‌رو فعل قبیح از او سرنمی‌زند، و بعث و نبوت را حق می‌دانند ، وايمان راعبارت از قول و معرفت عمل می‌شارند مؤمن را اهل بهشت و فانی رانه مؤمن می‌دانند و نه کافر، بلکه اوراد مرتبه می‌دانند که از آن تعبیر به المترزلة بین المترزلین می‌نمایند، به میجحت صحابه پیامبر و پیرانش از معاویه و عمرو عاص و هم‌چنین عثمان (با وجود بدعتهایی که گذاشت و کارهایی که کرد) قادر بودند .

۱ - حکیم متأله حاج ملا هادی سبزواری ذیل عنوان «غرفی ذ کراقوال المتكلمين» کتاب «شرح منظمه» دراین مورد می‌گوید: معتزله ذات حق راجانشین صفات او می‌دانند، (والاعتری بازدید قائله و قال بانیابة المعتزله) باین معنی که آنچه در صفات از خواص و آثار است بخود ذات مترتب است مثلاً» خاصیت علم، که اتقان فعل است، ذات حق بدون صفت علم درحقیقت فاعل بالاتقان است. دراینجا حکیم سبزواری اضافه می‌کند که دراین باب از معتزله این عبارت مشهور است. «خذ الغایات و دع المبادی» یعنی نتیجه‌را که منظور در اینجا اثر صفات مثلاً تأثیر علم را بگیر و خود صفات را رها کن، و بعد می‌نویسد درحقیقت معتزله صفات را از ذات حق نفی کرده‌اند و منشاء اشتباه معتزله هم این استکه صفت قائم بغير موجب مغايرت است درصورتی که آنان توجه نکرده‌اند براینکه حقیقت صفات همان وجود مقول به تشکیک است و هر کدام مراتبی دارند که مرتبه شدید و کامل آن واجب بالذات است حقیقتاً نه مجازاً چون الفاظ موضوع عنده برای معانی عامه .

معتزله صفات باری را بمعنى وصفی از او سلب کرده‌اند، (به پاورقی ص قبل مراجعه شود) و کلام خدا را حادث و مخلوق می‌دانند وسائلی از قبیل؛ نظر و استدلال و شکر منعم را بدون اینکه از طرف خدا امری رسیده باشد، بر عباد واجب می‌دانند، این فرقه منکر عذاب قبر و مفاخر زایدۀ برای پیامبر اسلام از پیامبران دیگر مانند معراج و شفاعت هستند.

معتزله خدارا خالق اعمال انسان و حیوان نمی‌دانند و عباد را در فعل حسنات و سیّات مستقل دانسته‌اند و اراده حق را دخیل در امور بندگان نمی‌دانند و می‌گویند افعال عباد مخلوق خود آنان است و اعمال و افعال جیوانات دیگر نیز مربوط بقدرت خدانیست، و عقیده دارند که مشیت حق با مرور نهی تعلق نگرفته است و حق تعالی مرتکب کبایر را بدون توبه نمی‌آمرزد. اینان حق تعالی را شیئی از اشیاء می‌دانند و کعبی از جمله بزرگان معتزله این عقیده را اجماعی معتزله می‌داند.

معتزله خدارا به دو طریق اثبات می‌کنند یکی از راه علت فاعلی و برهان حرکت، دیگری از طریق علت غائی و برهان نظم<sup>۱</sup> در سورد صفات حق چنین استدلال می‌کنند، می‌گویند: «اگر حق تعالی دارای صفاتی باشد که عین ذات او نباشند پس زاید بر ذات خواهند بود و قبل» متصف نبوده وبعد اتصاف یافته است لازمه این مطلب تغییر ذات است (چون محل حوادث و متغیر خواهد بود) و از طرفی چون هر متغیری حادث و محتاج است پس مستلزم این است که حق تعالی حادث و محتاج بغير باشد و این درست نیست. و همان‌طور که قبل<sup>۲</sup> اشاره کردیم معتزله بصفات قدرت، علم و حیات باین ترتیب اعتقاد دارند که عین ذات واژی هستند و بقول مؤلف «تاریخ الفلسفه‌العربيه‌الاسلاميه» معتزله از آنچه صفات زاید و قدیم بودن صفات وقدمت کلام خدارا انکارداشتند که موجب تعدد قدما و برخلاف برهان عقل و نقل است.

شهرستانی در «ملل و نحل» نوشته است: معتزله قائلند براینکه خداوند واحد است با این نحو که نه قابل قسمت است و نه دارای صفت. معتزله منکر هرگونه شباهت حق تعالی به خلقند و می‌گویند بدلیل (ایس کمثله شیئی) حق تعالی هیچ‌گونه شباهتی بخلق ندارد؛ در اینجا صاحب کتاب «فلسفه و فرق معتزله» مانند مؤلف «ملل و نحل» با کمال برانصافی می‌نویسد برخلاف روافض که شباهه و مجسمه‌اند و خدارا شبیه به خلق می‌دانند! در صورتیکه با تبع واستقصاء کامل واستقراء تمام در عقاید و مدارک شیعه امامیه بطلان چنین تهمت‌های ناروا و سستی این این قبیل مطالب آشکار و دشمنی و غرض ورزی نویسنده آن واضح می‌گردد.

۱- راجع بقواعد لطف، عدل و اصلاح بمقالاته‌های جعفری ج ۲، هرازه شیخ طوسی مراجعه

شود.

معتزله خدارا مکلف به فعل اصلاح<sup>۱</sup> می دانند ، حتی نظام می گوید که خدا نمی تواند کسی را که اهل بهشت است بجهنم ببرد و همچنین قادر نیست کسی را که مستحق جهنم است بهشت ببرد .

معتزله قائل به نظام عالمند، می گویند آنچه که حادث شود همان عین صلاح است، در مورد ظلم عقيدة متضاد دارند، یک مرتبه می گویند خدا قادر به انجام ظلم نیست و بر صفت ظلم هرگز متصن نمی شود چون اوعاد است و گاهی می گویند خدا قادر با انجام ظلم است ولیکن هیچگاه ظلم از اوسر نمی زند چون اوم موجود کامل است در صورتی که ظلم برای جبران نقص از ناقص سرمی زند.

معتزله بصره اراده حق را حادث لافی محل دانسته اند در صورتی که بغداد یون حق را مرید به اراده ازلى می دانند ، بنابراین طبق نظریه اول ، عالم حادث بوده است و بنظر دسته دوم قدیم واژلی خواهد بود .

معتزله کلام خدارا از آنچه که مرکب از اصوات و حروف می دانند، حادث دانسته اند و صورت عبارات قرآن را فعل نبی (ص)، وجوه آن راوحی می نامند (چه آنکه معتزله از کلام و تکلم همان خطاب و سخن گفتن را تصور کرده اند) ولهذا قاضی عبدالجبار می گوید؛ منکلم بودن ذرع براین است که حق تعالی سخن بگوید و اگر این صفت ازلى و عین ذات باشد لازمه اش تکلم با غیر و وجود ازلى غیر و تعدد قدما است. چون ممکن نیست تکلم برای خود حق باشد، و اگر حادث باشد نیز لازمه اش اتصاف حق بصفت زاید بر ذات است (واینکه حق محل حوادث باشد) وبعد روایاتی مبنی بر حدوث قرآن نقل کرده و سخن را در باب اعجاز قرآن و نقل اقوال در کیفیت اعجاز بدرازا کشانده که ذکر آنها در مجل این مقال نیست . معتزله منکر رویت حقند، می گویند چون ماقشم حق بین نداریم و فقط ماده رادر ک می کنیم و خدا ماده نیست و از طرفی رویت با تنزیه حق تعالی منافات دارد و شبیه نیز کافرند (مؤلف کتاب بالا در اینجا اضافه می کند) : بخلاف اهل سنت<sup>۲</sup> که خدا را مرأی دانسته اند و قائلند براینکه هرچه موجود باشد قابل رویت است و به آیاتی از قبلی؛ وجوهه يومئذ ناضره الی ربها ناطره و... استدلال کرده اند و همچنین در تمنای موسی: رب ارني انظر ایک. می گویند اگر رویت جایز نبود نباید پیاسبر خدا چنین تمنائی را می کرد، و آنگاه احادیث نبوی و اجماع صحابه را از جمله دلایل رویت ، از کتاب ملل و نحل نقل می کند .

- ۱- بعلت شهرت و وضوح این دو دلیل از شرح و توضیح آنها خود داری شد.
- ۲- منظور اشعاره اند که در بسیاری از مسائل مخالف معتزله اند .

معتزله می‌گویند چون عالم در اصل معدوم بوده است پس عدم ماده است و وجود صورت عالم و هیچ ماده‌ای بدون صورت میسر نیست و صورت همان وجود شئی است که از طرف خدا است، و معدوم را به شئی که قابل وجود باشد تعریف نموده‌اند و می‌گویند اگر در شیئی قابلیت وجود نباشد پس شئی نبوده و هرگز تحقق نخواهد یافت و این معدوم با اعتقاد معتزله بعدها نه جوهر است و نه عرض، بلکه شئی است و دسته دیگر معدوم را یک نحوه ذات با صفات جوهری و یا عرضی می‌دانند.

معتزله قائل به کمون و ظهور هستند، می‌گویند همه چیز از قوه بفعل می‌آید، معتزله ممکن بعاد و ممکن را محتاج بقا در تعالی نمی‌دانند بلکه حق تعانی را مجبور در احاطا و موظف بدان می‌شمارند (شهرستانی در اینکه این قبیل عقاید معتزله مأخوذه از فلسفه اسطوئی یونان است پافشاری و اصرار زیاد می‌ورزد.)

معتزله جسم را کوچک‌ترین جزء طبیعی (به نامهای جوهر فرد—جزء لا يتجزأی خالی از صفات ماده) که دارای خواص معین است و ممکن از اجزای لا يتجزأ می‌دانند، عدد عناصر مکون جسم را علاوه منحصر به شش وابوعلی محدود به هشت عنصر دانسته است و بالاخره معتزله قائل به بقای اکثر اعراض اند.

### شرح عقاید و موارد اختلاف فرق سهیم معتزله: بدی

الف— واصلیه— اصحاب ابوحدیف واصل بن عطا معروف به غزال که وی شاگرد حسن بصری و معاصر عبدالملک و هشام بن عبدالملک است و هم‌اکنون عده قلیلی در کشور مغرب (در شهر ادریس بن عبدالله حسینی که در روزگار ابو جعفر منصور خروج کرد) از این فرقه باقی مانده‌اند، این فرقه اعتقاد دارند:

۱— حق تعالی صفات زاید بر ذات ندارد چه آنکه بعتقد و احتمال اعتقاد به صفات زاید بر ذات و قدیم بودن آنها موجب عنیده به تعدد قدماء و در واقع وجود چند خدا است.

۲— در سوره قدوسی گویند، خدا عادل است و جایز نیست که شروطیم را با ونیت داد و بهمین جهت تکلیف مازلیطاق نکرده است و عبارا پنج عیوب تکالیف قدرت داده است و مجازات می‌نماید.

۳— در قول به منزله بین منزلتین برخلاف حسن بصری که ناسق رانه مؤمن و نه کافر می‌دانست بلکه آنرا در منزلتی میان آن دو می‌شمرد می‌گویند فاسق اگر پس از خروج از دنیا بدون

توبه باشد ازاهل جهنم است و در صورتیکه باتوبه بمیرد ازاهل بهشت است چه آنکه در آخرت بیش از دوسته وجود ندارند (فربق فی الجنۃ و فریق فی السعیر) یکدسته در بهشت و یکدسته در دوزخند.

۴— در مورد أصحاب جمل وصفین و همچنین عثمان و قاتلین و مخالفینش طرف حق و با باطل را تعیین نکرده‌اند و می‌گویند بنابرایکی از دو طرف فاسقتند و بر باطل و بنابراین کمترین نتیجه‌این است که شهادت هیچ یک از طرفین قابل قبول نیست و این خود نوعی تنفسیک هردو عدد است.

ب— هذیلیه (هذلیة) پیروان ابوالهدیل همدان بن هذیل علافند (متوفی بسال ۲۳۵ هـ در سن صد سالگی) نامبرده طریق اعتزال را از عثمان بن خالد طویل و او از واصل بن عطا اخذ کرده است، ابوالهدیل مذهب را با فلسفه آمیخته است و در چند مسأله بادیگر معتزله اختلاف دارند.

۱— حق تعالی عالم به علمی است که عین ذات و همچنین قادر و حی است بقدرت و حیاتی که عین ذات حقند و بطور مسلم این عقیده الهامی است از فلسفه چه آنکه فلاسفه ذات باری را واحد می‌دانند و می‌گویند بهیچ وجه کثرت در ازراهندار و صفات حق را زاید و قائم بر ذات حق نمی‌دانند بلکه می‌گویند عین ذات او است در اینجا کتاب «فلسفه و فرق المعتزله» اظهار نظر کرده است و می‌نویسد: که این اعتقاد ابوالهدیل مشابه عقیده نصاری به اقانیم ثلاثه و عقیده ابو-هاشم رئیس فرقه بهشمیه از فرق معتزله به احوال در حق تعالی است!

ابوالخلف سعد الدین اشعری در صفحه ۸۵ کتاب خود «المقالات والفرق» می‌نویسد: ابوالهدیل این عقیده را که علم خدا و صفات دیگر او عین ذات است و خدا عالم بذات خود است و چون ذاتش بی‌نهایت است پس علمش نیز نامتناهی است و... از اسطوگرفته است چه آنکه اسطو در کتاب «ما بعد الطبیعه» گفته است. الحق علم کله قدرة کله و سمع کله و بصر کله.

۲— می‌گوید حق تعالی مرید است به ارادات خارج از ذات. واواولین کسی است که در اسلام این عقیده را ابرازداشته است و بعدها دیگران از او پیروی کردند.

۳— وی قائل است براینکه بعضی از کلمات خدامانند کلمه (کن) که امر تکوینی است قائم به محل نیست اما برخی دیگر از کلمات سانند او ابرونواهی و... که کلمات تشریعی هستند قائم به محلند.

۴— در باره قدر (قدرت) بطوریکه نقل کرداند ابوالهدیل در امور دنیا قدری بوده است و

---

در اینجا تشابهی میان عقیده معتزله و نصاری نیست چون نصاری در خارج اقانیم را جو، مستقل می‌داند.

لیکن در امور آخرت جبری مذهب بود باین معنی که بعقیده او حرکات اهل جهنم و بهشت اختیاری نبوده است و بندگان راقدرت بر آن نیست چه آنکه در صورت قدرت باید مکلف بازجام آن افعال نیز باشند.

۵— بنظر ابوهذیل حرکات مخلدین در جنت و نار منقطع شده سپس در سکون و خمود دائم میروند که خود مجمع لذات و آلام است. مؤلف کتاب «فلسفه و فرق معتزه» می‌گوید این اعتقاد ابوهذیل قریب بعقیده جهیمه است که بهشت و دوزخ رافانی می‌دانند. شهرستانی در «ملل و نحل» می‌نویسد: ابوهذیل از آنجهت بدین عقیده گرایید که او در سوره حدوث عالم ملزم شده بود براینکه حوادث بلا اول مانند حوادث بلا آخرت و منکر حرکات نامتناهی شده است.

۶— در بورد استطاعت مکلفین فعل قلبی را کافی ندانسته بلکه اسماع و تعلیم را فعل حق می‌داند و می‌گوید: استطاعت امری است عرضی و آن غیر از سلامت و صحت است و در عین حال منحصر به افعال جوارح می‌داند.

۷— می‌گوید اگر مکلفی حق را بدایل نشناشد و یا حسن و قبح را تمیز ندهد و با توجه بآنها تکالیف خود را انجام ندهد متعاقب است ...

۸— شهرستانی در «ملل و نحل» نقل می‌کند که بعقیده ابوهذیل آجال و ارزاق محتوم ولا یغیرند، فی المثل اگر اجل کسی رسیده باشد و در موقع متدارک شته نشود در همان موقع بدون کم وزیاد باجل خود خواهد مرد. از اثبات این مطلب نفی آن لازم می‌آید.

۹— کعبی نقل کرده است که وی اراده و برادر رامغا بر می‌دانست و عقیده داشت که خلق شئی غیر از خودشئی است و اینکه می‌گوئیم خدا سمعی، بصیر و را ذق و ... است یعنی او از ازل قادر به ابراز این صفات بوده است.

۱۰— در قول به وجود حجت، کعبی نقل کرده است که ابوهذیل اعتقاد داشت که هرگاه مثلاً «بیست نفر خبری را بدند آن خبر قطعی و مسلم چه آنکه هیچگاه زمین از وجود حجت واویاء و معصومین خالی نیست. (این عقیده بی شباخت باعتقاد شیعه در بورد حجت اجماع نیست، که خود یکی از ادله اربعة فقهی شیعه امامیه است).

ج - نظامیه - اصحاب ابراهیم بن سیارین هانی معروف به نظام اند، نظام نیز مانند

۱۱— ابواسحق ابراهیم بن سیارین هانی بصری معروف به نظام از رؤسای معتزله و متكلمين، استاد جاحظ و احمد بن خالط و معاصر هارون خلیفه عباسی است.

ابوهذیل بیشتر کتابهای فلسفه را برسی کرده و عقاید و آراء ایشانرا با معتقدات معتزله بهم آمیخت، این فرقه نیز بادیگر فرق معتزله درچند ساله اختلاف دارند:

۱- می‌گویند قدرت خدا برشور و معاصی تعلق نمی‌گیرد، واو قادر است بر فعلی که می‌داند مصلحت عباد در آن است. و نیز معتقد‌ذبراینکه خداوند قادر نیست چیزی از عذاب یانعمة اهل دوزخ و پشت را کم یا زیاد نماید.

۲- در مورد اراده حق می‌گویند: اراده همان فعل است و بجز فعل و عمل چیزی نیست، فی المثل اراده خلقت بمعنى خالق بودن است و ...

۳- نظامیه جمیع افعال عباد را عبارت از یک سلسله حرکات می‌دانند، می‌گویند علوم واردات همگی حرکات نفسند و منظور از حرکت یعنی مبدأ تغیر ما (حرکت مبهم) مانند حرکت در کیف، در کسم و ..

۴- نظامیه با فلاسفه در این مسأله هم رأیند که انسان در حقیقت همان روح و نفس است و بدن قالب و آلت او است، و در اینکه می‌گویند روح جسمی است لطیف و چون آب در گل و چربی در روغن و امثال اینها در اجزای بدن درآمیخته است، بقول فلاسفه متمایل شده‌اند.

۵- کعبی نقل می‌کند که از جمله عقاید نظام این بود که هرچه از حدود فعل انسانی (مانند عود سنگ پرتاب شده از بالا پایین) خارج است مربوط بخدا و فعل او است و بحرکت ایجادی خلقت مناسب است. (معنی این سخن آن است که نظام منکر حرکت طبیعی و برگشت آنرا به حرکت به ایجاد می‌داند.)

۶- نظام نیز همچون فلاسفه الهی منکر جزء لا يتجزئ است، همچنین قائل به طفره است.

۷- اوجواهر رام رکب از الوان و روایح و بقیه اعراض می‌دانسته است، در اینجا قاضی عبدالجبار می‌نویسد که: نظام با هشام بن حکم هم عقیده است چه او نیز اجسام را عبارت از همان الوان و طعم و روایح می‌دانست !!

۸- نظام قائل است براینکه خداوند همه موجودات را از معدن، نبات، حیوان و انسان یکجا آفریده است منتهی بعضی در کمون بوده و بتدریج ظاهر می‌گردند. این همان عقیده به کمون و ظهور است که جمعی از فلاسفه درباره ایجاد عالم قائل شده‌اند، همچنین در این مورد که هیچ چیز معلوم نمی‌شود بلکه از ظهور به کمون بر می‌گردد، نظام از فلاسفه پیروی کرده است.

۹- نظام، معجزه بودن قرآن را منحصر به اخبار اوازگذشته و آینده می‌داند.

۱۰- او منکر حججیت اجماع و قیاس در احکام شرعیه است.

۱۱- نظام به تشیع تمایل داشته و همچون شیعه امامیه اعتقاد دارد براینکه امامت بجز از طرق نحن صریح و واضح، درست نیست پیامبر (ص) در چندین مورد بر امامت علی (ع) چنین نص صریحی را بیان فرموده است ولیکن عمر کتمان کرده و در روز تیغه برای ابی بکراز مردم بیعت گرفت همچنین می‌گوید عمر، فاطمه علیها السلام را در روز یعut منظور روزیعت گرفتن از علی (ع) برای ابی بکر مورد ضرب قرار داد و چنین اور اسقط کرد درحالیکه فریاد می‌زد خانه فاطمه و هر که را در خانه است بسوزانید، در صورتیکه بجز از علی و فاطمه و حسن و حسین کسی در آن خانه نبود و نیز به عمر نسبت شک و تردید در دین خدا را داده و می‌گوید تبعید نصرین حاج از مدینه ببصره و منع از حج تمتع و مصادره احوال عمل اسلامی همه اینها بدعتهایی بودند که عمر مرتكب شده است؛ و درباره عثمان نیز می‌گوید: حکیم بن اسیه که پیامبر از مدینه اخراج کرده بود بازگرداند، و باذر غفاری صدیق رسول الله را به زندگانی تبعید کرد، ولید بن عقبه را فرماندار کوفه نمود و بمروان حکم دخترش را تزویج کرد در صورتیکه این دونفر مایه فتنه و فساد بودند، کنک زدن او عبدالله بن مسعود را وادعای او در مقابل علی (ع) و عبدالله بن مسعود که گفت من به رأی خودم عمل می‌کنم و همچنین تکذیب اوین مسعود را درباره روایت: «السعید سعید فی بطن امه والشقی...» و در داستان انشقاق قمر و تشبیه جن به ز ط (مسکن- گاو و حشی «المجاد») واساساً انکار عثمان وجود جن را نظری براینها از بدعتهایی است که برای عثمان می‌شمارد.

با توجه بصراحت اعتقاد نظامیه در سورد امامت بشرحیکه گذشت، عجب از این ابی الحدید معتزی است با اینکه خود اونیز در آغاز شرح نهج البلاغه نوشته است : «الحمد لله الذي فضل المفضول على الفاضل يعني با اینکه علی (ع) افضل از ابی بکر بود او بخلافت رسید! که مرتكب چنین اشتباهی شده است اولاً باین ترتیب این ابی الحدید خود نیز از جمله کسانی است که همچون نظام و صدھاتن دیگر از غیر شیعه علی را افضل دانسته است و باین عقیده است، در عین حال بطوریکه ذیلاً از اوقل خواهیم کرد خلاف این اعتقاد رابه نظام نسبت داده است، ثانیاً با اینکه نظام به نص صریح در باب امامت قائل بود و خود رئیس یکی از فرق مسلم معتزله است این ابی الحدید ادعا کرده است براینکه شیوخ معتزه اجماع و اتفاق دارند براینکه ....

ادعای اجماع و اتفاق شیوخ معتزله را نموده براینکه امامت مستند با جماعت است نه بنص و تصریح پیامبر (ص) و در این باره می‌نویسد: اتفق شیوخنا کافه... معلوم نیست که آیا این ابی الحدید نظام را که مؤسس فرقه بزرگ واژ جمله مفاخر معتزله است از شیوخ این فرقه نمی- دانست؟ و یا اینکه بعقاید او دست نیافته و اطلاع از کتب و نوشته های اونداشته است ! یا مانند بسیاری از برادران عame (حفظ شیئاً و غابت عنه اشیاء) ! بنچار مادراینجا عین عبارت این ابی

الحادي را زجلد يك شرح نهج البلاغه چاپ بيروت صفحه ۳ نقل می کنيم وقضاياوت رابه خود خواننده می گذاريم؛ وى درذيل، «القول فيما يذهب اليه اصحابنا المعتزله فى الامامة»...، می نويسد: «اتفق شيوخنا كافة رحهم الله المتقدمون منهم والمتاخرون والبصريون والبغداديون على ان بيعة ابي بكر الصديق بيعة صحيحة شرعية وانها تم تكن عن نص وانما كانت بالاختيار الذي ثبت بالاجماع وبغير الاجماع كونه طريقاً الى الامامة، واختلفوا في التفضيل فقال قدماء البصريون كابي عثمان بن عمروين عبيد وابي اسحق ابراهيم بن سيار النظام وابي عثمان عمروين الجاحظ وابي معن ثمامه بن الاشرس وابي محمد هشام بن عمروالفوطى وابي يعقوب يوسف بن عبدالله الشحام وجماعة غيرهم ان ابا بكر افضل من على وهو لا يجعلون ترتيب الا ربعة في الفضل كترتيبهم في الخلافة. وقال البغداديون قاطبة قدماؤهم ومتاخروهم كابي سهل و... ان علياً افضل من ابي بكر والى هذا المذهب ذهب من البصريين ابو على ... وذهب كثير من الشيوخ الى التوقف مثل واصل... ابوهذيل ... ابوهاشم بن ابي على ...

وبعد می نويسد: اما اصحاب العمل عند اصحابناها تكون كلهم (الاعايشة وطلحة وزيير فانهم تابوا ولو لالتوبة لحكم لهم بالنار) لا صرارهم على البغي، واما عسكر الشام بصفتين فانهم ها تكون كلهم عند اصحابنا لا يحكم لاحد منهم الا بالنار لا صرارهم على البغي: اما الخوارج فانهم مرقواعن الدين بالخبر النبی (ص).

۱۴— نظامیه عقاید مخصوص دیگری دربورد حسن وقبع عقلی دارند وهمچنین نسبت به معاد اطفال که حشر آنها راحشر بهیمی می دانند و درباب وعدو وعید که می گویند اگر کسی کمتر از حد نصاب زکوّا، خیانت و سرقت نماید مثلاً اگر یکصد و نودونه درهم از کسی بدزدد و یا بظلم بگیرد مصدق فاسق نمی شود و او را نمی شود متصف به نادرستی و فسق کرد مگر اینکه بدويست درهم کامل یعنی مقدار نصاب زکوّا بر سد وهمچنین نصابهای جنسی و نظایر این در سائل فرعی که ذکر تمام آن موارد از حوصله این مقال خارج است.

د— خاطبیه: اصحاب احمدین خاطب (ویا خاطبیه بعاء مهمله چنانکه کتاب تاریخ الفلسفه العربیه الاسلامیه و بعضی دیگر ضبط کرده اند) و همکار دیگرش فضل حدثی که خود از اصحاب نظام بوده اند و بعد از با مطالعه و بررسی کتب فلاسفه مه عقیده تازه بر عقاید نظامیه افزودند:

— خاطب معتقد بود که حساب خلق در قیامت با حضرت مسیح است و او نیز مانند نصاری اعتقاد داشت براینکه مسیح در قیامت بکسوت جسمانی ظاهر می شود و بنقل کتاب «تاریخ الفلسفه ...» او به دو خدا یکی قدیم و دیگری حادث و مخلوق او، که مسیح باشد معتقد بوده است.

۴- قول به تناسخ، باین ترتیب که خداوند بندگان را در عالم دیگری عاقل و عالم آفریده و آنانرا تکلین به اطاعت خود نموده است و بعضی از آنان که تمام اوسر اورا اطاعت کردند به بهشتی که بودند بازگرداند و جمعی که از اوامر اسریجی کردند به جهنم برده است و آن عده ایکه بعضی از اوامر حق را انجام داده و نسبت ببعضی دیگر از دسوزات وی تمد ورزیداند دراین دنیا مبتلا ساخته است و پیوسته به صور مختلف انسانی و حیوانی مناسب باگناه یا ثوابی که مرتکب شده‌اند درمی‌آورد.

۳- این فرقه تمام آیات و روایات مربوط به رؤیت حق تعالی را بروئیت عقل حمل نموده‌اند که صادر اول موجود ابداعی حق است و اوست عقل فعال و مفیض صورتها . عبده الشامی در کتاب خود می‌نویسد این گروه عقیده خاصی نیز در باب نبوت داشتند و می‌گفتند برای هرامتی پیامبری را از جنس خود آن امت حق تعالی فرستاده است با استناد آیه شریفه و مامن امة الاخلاق فيها نذير .

۵- بشریه: پیروان بشرین المعتمر که این فرقه نیز در چند مسأله بافرق دیگر معتزله اختلاف دارند و آنها عبارتند از:

۱- این فرقه قائلند به تولد و دراین عقیده طریق افراط را پیموده‌اند تا بآنجا که گفته‌اند: لوز و طعم و ... دیگر عوارض و همچنین تمام ادراکات از قبیل سمع و بصر (دید) و امثال اینها همه متولد از فعل عبد می‌باشند .

۲- در تعذیب حق تعالی اطفال را، نیز اقوال متضادی دارند .

۳- اراده حق را نیز فعلی از افعال او می‌دانند .

۴- در مورد مرتکب کبیره، می‌گویند اگر توبه کرد و دوباره از توبه خود برگشت، مستحق عقوبات اول خود نیز می‌شود چه آنکه شرط قبول توبه آنست که از آن برنگردن . بشریه نظریات دیگری نیز در مورد استطاعت عبد، عدم وجوب رعایت اصلاح بر حق تعالی و امثال اینها دارند.

و- معمربه: پیروان معمرین عباد مسلمی که خود از بزرگان قدریه است و در قول به نفی صفات و همچنین سلب قدرت حق برخیروش و تکفیر و تضليل منکرین این امور عقاید خاص بخود و دلایل مبسوطی دارند که مابذکر قسمتی از آنها در اینجا اکتفا می‌کنیم :

بعقیده معمر خداوند فقط اجسام را آفریده است بدون اعراض و این اعراض پدیده اجسامند یا اینکه فعل طبیعی جسمند چنانکه حرارت اثر طبیعی آتش است یا اعراضیکه فعل اختیاری جسمند مانند حرکت و سکون برای حیوان، در اینجا مؤلف کتاب «فلسفه و فرق معتزله» اشکالی

باین گفتار نموده و می‌نویسد: عجب اینستکه این مرد، حدوث و فنارا دو عرض از اعراض دانسته و اعراض رانیز فعل جسم می‌داند در صورتیکه تا حق تعالی جسمی را حادث نکند نه خود جسم مفهومی دارد و نه فنا او، و از طرفی اگر حدوث جسم پدیده خود جسم باشد پس چه چیز را خدا انجام داده است؟ و بنابراین حق تعالی هیچ عمل واثری در بورد یک جسم ندارد.

معمر، اعراض را در هر نوعی از انواع نامتناهی می‌داند، و این مسئله نیز اشکالاتی لا ینحل دارد که ایراد آنها موجب بسط کلام است. اوفصل انسان را منحصر باراده می‌داند و می‌گوید همه حرکات و سکون و ... مستند باراده شخص است خلاصه کلام معمر انسان را فاعل بالاراده می‌داند نه بال مباشره یا بال تولید.

بعد این فرقه انسان معنی وجوهی است غیر از این جسد، و همان جوهر انسانی است که موصوف به صفت علم، قدرت و امثال اینها می‌شود، و این عقیده معمریه همان اعتقاد فلاسفه است در بورد نفس ناطقه انسانی که می‌گویند حقیقت آدمی همان است و آنرا جوهر قائم بنفس می‌دانند.

معمریه منکر نوعی از قدم حق تعالی هستند محتملاً باین معنی که حق را قدیم زمانی نمی‌دانند. در خاتمه شایان توجه است که چون بیشتر مسائل و مباحث این فرقه در اطراف و مفاهیم دوری زند و در آن قبیل مطالب، دقت و امعان نظر داشته‌اند، با صحاب معاون موسوم شده‌اند. زمرداریه: اصحاب ابو موسی، عیسی بن چبیح سردار، شاگرد بشیرین معتمر معروف به راهب معتزله‌اند، و تمایز عقاید این فرقه بادیگر فرقه‌های معتزله به چند مسئله است:

از جمله در بورد قدرت حق تعالی می‌گویند: خداوند با اینکه قادر بر کذب، ظلم و شر است لیکن چون فعل اینها قبیح است از حق تعالی سرنمی زند؛ در قول بتولد مانند استاد خود، او نیز همه عوارض را مولود جسم دانسته است و اضافه می‌کند که یک فعل از دو فاعل بنحو تولد جایز الصدور است. و همچنین ابو موسی، قرآن را مخلوق می‌دانست و اعتقاد داشت که افراد بشر نیز قادرند به آوردن مثل قرآن و اوقائیلین به قدم قرآن را کافر می‌دانست و همین طور کسانی را که برؤیت حق قائلند و با اعمال عباد را مخلوق حق می‌دانند بنظر او کافراند. بنویشه کتاب «فلسفه و فرق معتزله» ابو موسی<sup>۱</sup> حتی مردم را بعلت گفتن لا اله الا الله کافر می‌شمرد! از اینجهت که وی غلود را تکفیر و افراط در این عمل داشت. می‌نویسد: روزی ابراهیم بن سندی از مرتدار در باره همه مردم روی زمین پرسید، مردار جواب داده و همه را تکفیر کرد! ابراهیم سخت برآشت و با او گفت آیا بهشتی که پهناشیش بقدر همه آسمانها وزمین است هیچکس بجز تو و سه تن پیروانست

وارد آن نخواهد شد؟ پس شرمنده شده وجوابی نداد.

ح—**شامیه:** پیروان ثمامه بن اشرس نمیری که ضمن اعتقاد بتجرد نفس قائلند براینکه فاسق اگر بدون توبه بمیرد بااینکه در زمان حیاتش منزلی بین منزل مؤمن و کافر داشته مخلد در آتش است. افعال متولده (حادثه) را بدون قابل پنداشته است و همه کافران، مشرکین و دھریه و زناقه بنظر او همچون بهایم و طیورند و افعال مؤمن در قیاست خاک شده و بخاک بازمی گردند. و این فرقه نیز مانند معمریه فعل انسان را منحصرآ مربوط باراده اویی دانند. این گروه بحسن و قبح عقلی معتقد بوده و معرفت را مولود نظر دانسته واستطاعت راعیات از صحت وسلامت بدن می‌سی شمارند.

ط—**شامیه:** پیروان هشام بن عمرو فوتوی که بیش از همه فرق در مسائله قدر پافشاری دارند این فرقه، افعال: تألف، ختم، طبع و سد را که در آیات شریفه بعضاً اسناد دارند (ختم الله . . طبع الله عليها بکفرهم . . . . وجعلنا من بين ايديهم سداً . . والف بين قلوبهم . . ) بخلق منتب نموده و تأویل می نمودند و در این اعتقاد مبالغه و تاکید می ورزیدند! بنظر هشام . بهشت وجهنم هم اکنون مخلوق و موجود نیستند چه در این صورت وجود آنها بیفایده و عبیث خواهد بود . بعقیده وی قتل و غارت مخالفین بعلت کفر و مباح بودن مال و جان آنان بهرنحو که باشد جایز است. می گوید اگر کسی تمام عمر را مبادرت بانجام اعمال خوب نماید و ایکن بداند که یک گناه کبیره ای انجام خواهد داد که تمام اعمالش را تباہ کند مستحق بهشت نیست و بر عکس اگر کسی همواره در فرق و فجور بوده ولیکن می داند که عمل خوبی از او سرمی زند که خط بطلان روی جنایات او ممکن است بکشد، مستحق دوزخ نمی باشد، و نیز نبوت را پاداش عمل دانسته و اعتقاد دارد که پیامبری تا پایان دنیا باقی است .

ی—**ساجحظیه:** اصحاب عمرو بن بحر، ابو عثمان جاحظند که جاحظ خود از فضلا و نویسنده گان معتزله بوده و بیشتر کتب فلسفی را خوانده و باعبارات شیوه ای خود آنها را رواج داده است، وی در روزگار معتضد و متوكل می زیست است و عتايد مخصوصی دارد، از جمله؛ کلیه معارف راضوری دانسته و بجز اراده هیچ چیز را کسبی و نظری نشمرده است ، و بنظر جمعی از نویسنده گان، او منکر اراده بود و آنرا از جنس اعراض می دانست .

جاحظ بمانند فلاسفه طبیعی برای اجسام قائل به طبایع بوده و اعراض را متغیر و جواهر را

۱— گویا همه اینها را اثروضوعی اعمال و نیات ، عباد می دانستند .

ثابت و باقی وغیرفانی می‌دانسته است او خلود در عذاب رامنکراست و می‌گوید اهل جهنم طبیعت ناری پیدامی کنند.

مطابق نوشته «تاریخ الفلسفه‌العربیة الاًسلامیة» جاحظیه اعتقاد داشتند که خداوند کسی را بجهنم نمی‌برد بلکه این جهنم است که اهلش را بخود جذب می‌کند و بعد در آنجا طبیعت ناری پیدا می‌کنند، در این صورت مخلد در عذاب جهنم نیستند. جاحظ مانند بسیاری از معتزله صفات حق رانفی کرده و عبد را بر انجام خیر و شرقاً در می‌داند، او ایمان رامنحصر به اعتقاد پرشهادتین دانسته و معتقد است که قرآن دارای جسدی است که بقا اباب انسان یا حیوان درسی آید.

کــ خیاطیه و کعبیه – اصحاب ایوال‌الاسم کعبی و استادش ابوالحسین بن ابی عمر الـخیاط کــ هر دواز معتزله بغداد و پیرو یک روش و یک مذهبند، با این تفاوت کــ خیاط در این کــ معدوم خودشیء است، پافشاری بیشتری داشته است بحدیکه بــ معدوم کــ لمه ثبوت را اطلاق می‌نمود و کعبی اراده حق را صفت قائم بذات و حق را مرید بالذات نمی‌داند و بنظر او معنی سمعی و بصیر و مدرک در حق تعالی؛ عالم به مسموعات و بصرات و مدرکات است کــ مراد فــ باعلم بذات‌اند.

لــ جبائیه و بوشمیه : پیروان ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی و پسرش ابوهاشم عبدالسلام جبائی کــ هر دو از معتزله بصره‌اند، اینان برای حق تعالی، ارادات حادثه قائل بودند ولیکن می‌گفتند این ارادات قائم بمحل و ذات حق نیستند، در عین حال خداوند مزید است، و خدا را متكلم به کلامی می‌دانستند کــ او در محل خلق می‌کند، و کلام بنظر ایشان عبارت از اصوات و حروف مرتبه است با این تفاوت کــ ابوعلی مسموع از قاری رایعنی آنچه کــ یک فردی از قرآن قرائت کــ ند و بگوش برسد کلام خدا نمی‌داند (چه اینکه آن سنتلزم اجتماع دوکلام در یک محل است و آن هم محال است).

این دو فرقه رویت حق را در آخرت بوسیله چشم جسمانی و ابصار منکرند، و فعل خیر و شر، وطاعت و معصیت را به عبد منتب می‌دانند و نیز معرفت و شکر منعم و تمیز حسن و قبح را عقل واجب و همچنین ثواب و اجر مطیعین و عقاب و کیفر عاصین را بمقتضای حکمت و عقل بر حکیم تعالی واجب می‌دانند، اینان معتقدند کــ ایمان عبارت از مجموعه خصال نیک است و هم باعتقاد ایشان مرتكب کــ پره فاسق است و اگر بدین توبه بمیرد از اهل دوزخ بشمار می‌رود. می‌گویند؛ تکالیف، ارسال رســل، ازالــ کتب و امثال اینها همه از باب لطف است و به همین جهت عقیده دارند براینکه حق تعالی از آنچه می‌دانسته است کــ بنفع بــ دگان است بــ ضایقه و دریغ نکرده است.

دربورد صفات باری، ابوعلی جبائی، صفات راعین ذات می‌داند ولیکن ابوهاشم معتقد به وجود احوال است، باین معنی که : هرگاه می‌گوئیم خداوند عالم است لذاته یعنی صاحب حالتی است که آن حالت عبارت است از صفت معلوم بودن و آن غیراز ذات موجود حق است. و نیز می‌گوید ضروری عقل است فرق میان معرفت بچیزی علی‌الاطلاق و شناخت آن با اتصاف یک صفتی؛ و مسلم است که شناخت ذات غیرازشناخت اویه «انه عالم» است (یعنی موصوف و منصف به صفت علم) ولی منکرین احوال از جمله پدر ابوهاشم یعنی ابوعلی جبائی بدليل بطلان تسلسل منکر احوال شده‌اندچه آنکه بنظر ایشان این احوال نیز احوالی دارند و همچنین (هلم جراً) سلسله تایینهایت ادامه یافته و موجب تسلسل باطل است .  
این دوگروه در مواردی از قبیل تعریف ایمان با توجه بقاعدۀ اطف، واسثال آن اختلاف نظر دارند .

اما در اینکه مقابل تکلیف عباد، برحق تعالی واجب است که نصب ادلّه و اكمال عقل نموده واستطاعت بر تکلیف، بیندگان عطا نماید، هردو فرقه متفق القولند .  
این بود خلاصه‌ای از ترجمه و اقتباس از کتب و متابع مختلف در مورد معتزله و فرق مختلف و عقاید گوناگون آنان و بخصوص موضوع رابطه شیعه امامیه و معتزله که تاحد ممکن سعی شد ضمن رعایت امانت در ترجمه ملاست و روانی عبارت نیز مرعی گردد:  
*مرحّىحقّيقات فاطمۆپتوپ علوم زندگی*

#### منابع مورد استفاده :

- ۱- طبقات المعتزله تأليف ابن المرتضى
- ۲- التبصير في الدين تأليف اسپراينی
- ۳- تاريخ جهمیه و معتزله تأليف قاسمی دمشقی
- ۴- المقالات والفرق تأليف اشعری
- ۵- عيون الاخبار تأليف این قتبیه
- ۶- معالم الفلسفة الاسلامیه تأليف استاد محمد جواد مغنية
- ۷- شرح نهج البلاغه ج ۲ تأليف این ابی الحدید
- ۸- تاريخ مذاهب الاسلامیه تأليف شیخ محمد ابو زهره
- ۹- الفرق بین الفرق تأليف عبدالقاہر بغدادی
- ۱۰- فلسفة وفرق معتزله تأليف قاضی عبدالجبار
- ۱۱- کتاب ملل و نحل تأليف شهرستانی

- ۱۲ - کتاب ملل و نحل تأليف دانشمند زيدى احمد بن يحيى المرتضى (متن درس)
- ۱۳ - کتاب نشأة الفكر تأليف دکتر سامي الشار
- ۱۴ - کتاب احوال و آثار محمد بن جریر طبری تأیف آقای دکتر شهابی
- ۱۵ - کتاب تاریخ و فرهنگ تأیف آقای مجتبی مینوی
- ۱۶ - کتاب شرح منظومه حاج ملاهادی حکیم سبزواری
- ۱۷ - کتاب المبدأ والمعاد آخرond ملاصدرا
- ۱۸ - کتاب تاریخ الفلسفه اعریبة الاسلامیه تأليف عبد الشامی
- ۱۹ - مقالات الاسلامیین اشعری
- ۲۰ - عقاید و فلسفه معتزله تأليف قاضی عبدالجبار

مشهد مقدس بتاریخ شانزدهم ذیقعده ۱۳۰۳/۹/۱۰

محمد رضا عطائی دانشجوی فوق لیسانس رشته فلسفه دانشکده الهیات



مرکز تحقیقات کمپیویتی علوم رسانی